



سیر نگاه به عقل در مغرب زمین؛ از پیشاسقراطیان تا امروز

بحث درباره عقل و اعتبار آن در مغرب زمین از قبل از سقراط بوده و به رغم چالش های شکاکانه یا نسبیت گرایانه یا آمپرسیستی، در دهه اخیر عده ای دوباره بر اعتبار عقل پای فشرد و مبنا گروی عقل گرایان را احیا کردند.

بحث درباره عقل و اعتبار آن در مغرب زمین از قبل از سقراط بوده و به رغم چالش های شکاکانه یا نسبیت گرایانه یا آمپرسیستی، در دهه اخیر عده ای دوباره بر اعتبار عقل پای فشرد و مبنا گروی عقل گرایان را احیا کردند. به گزارش خبرگزاری مهر، یکی از مهمترین منابع یا راه های معرفت، عقل است. بحث از عقل و اعتبار آن سابقه دیرینی دارد و تا عصر یونانیان باستان قابل پیگیری است. در عصر یونان باستان، نیز این مبحث در میان فیلسوفان پیش از سقراط مطرح بوده است. الائیان با پیروی از پارمنیدس (540 - ق.؟) بر عقل تکیه می کردند و تنها راه عقل را معتبر می دانستند. از منظر آنها واقعیت اشیا، بلکه وجود حرکت، را از طریق عقل می توان شناخت. آنچه با حواس درک می کنیم نمودی صرف و امری موهوم است.

پارمنیدس، به رغم اذعان به وجود قوه ادراکی حس و عقل در انسان، تاکید داشت که ادراک حسی پر از تناقض است و تنها گمان نتیجه می دهد. انسان با حواس خود نمود را می شناسد و نه بود را، پدیدار را می شناسد و نه پدیده را و پدیده ها یا بودهای اشیا را عقل درک می کند.

پارمنیدس آنچه را حواس به ما می دهد "عقیده" می نامد، اما اطلاعاتی را که عقل به ما می دهد "معرفت" نام می نهد. از این رو، او میان طریق حقیقت یا معرفت و طریق عقیده تمایز قائل می شود و بر این تمایز اصرار می ورزد. از آنجا که یافته های حواس پر از تناقض است، نظیر این که ساختمان به شکل مکعب مستطیل را مدور می بیند. تنها راه عقل را که با آن به حقیقت و معرفت می توان رسید معتبر می داند. از منظر پارمنیدس و پیروانش، تنها راه معتبر شناخت، عقل است که با آن می توان حقایق و پدیده های جهان را شناخت.

افلاطون (428- 347 ق م) نیز این مسئله را دنبال کرد و صرفاً بر اعتبار عقل و ادراک کلیات پای فشرد. شاگرد وی ارسطو (348- 322 ق-م) بر اعتبار حس نیز صحنه گذاشت و ارزش معرفتی هر دو نیروی ادراکی را تثبیت کرد و دانش منطق را برای اجتناب از خطا در تفکر، اعم از تعریف و استدلال که از کارکردهای عقل هستند، پایه گذاری نمود.

گرچه گفته اند که رواقیان حس گرا بوده، به تجربه های حسی اتکا می کرده اند، به گونه ای عقل گرا نیز بوده اند. از منظر آنها "تنها از راه عقل است که نظام واقعیت را می توان شناخت". علاوه بر این، آنها از منظر دیگری به عقل گردن می نهادند و اعتبار آن را می پذیرفتند و آن این که به تحقق مفاهیم پیشین یا مقدم بر تجربه اذعان می نمودند.

بنابراین، در تفکر فلسفی مغرب زمین از گذشته بسیار دور تا کنون مبحث عقل و اعتبار آن مطرح بوده است. نزاع در اعتبار عقل که با اپیکوریان نهادینه شده بود در طول تاریخ به ویژه میان متکلمان مسیحی و ایمان گراها تداوم یافت. گرچه در تاریخ فلسفه، اپیکوریان همچون رواقیان، به نحوی تناقض آمیز حس گرا بودند. اپیکوریان به رغم حس گرایی، معرفت به پاره ای از امور را صرفاً از راه عقل یا "لوگوس" ممکن می دانستند و قایل بودند که تنها از راه عقل می توان بدین گونه امور دست یافت.

در هر صورت، در فرهنگ مسیحیت، نزاع درباره تعارض عقل و دین و نفی اعتبار عقل از منظر بسیاری از فیلسوفان و متکلمان مسیحی بحثی جدی و اساسی است. متکلمان مسیحی درباره رابطه عقل و دین از همان قرون اولیه اختلاف نظر داشتند. در قرون و سطر، عده ای از آنها با پیروی از آگوستین بر این اعتقاد بودند که ایمان بر عقل مقدم است. شعار آگوستین این بود که "اگر می خواهی بفهمی، باید ایمان بیاوری". این شعار در میان بسیاری از متکلمان و پیروان مسیحیت بازتاب گسترده ای داشت.

گروه دیگری از متکلمان مسیحی معتقد بودند که با وجود کتاب مقدس، نیازی به دانش های بشری نیست و وحی و کتاب مقدس ما را از همه معرفت های بشری، اعم از علوم فلسفی و تجربی و مانند آنها، بی نیاز می کند. از منظر آنها، آموزه های دینی و تعلیمات کتاب مقدس با معرفت های بشری در تعارض هستند. از این رو، صرفاً بر فراگیری شریعت پافشاری می کردند و مردم را از تفکر باز می داشتند. بدین سان، آنها اعتبار عقل را نه تنها در فهم و درک آموزه های اعتقادی دین انکار می کردند، بلکه اعتبار آن را در شناخت قوانین تجربی و ریاضی و مانند آنها انکار کرده، ارزش عقل و احکام عقلی را نفی می کردند.

دسته سومی از آنها که به "ابن رشدی های لاتینی" شهره اند معتقد بودند که معرفت های بشری از جمله فلسفه، با ایمان و آموزه های دینی در تعارض نیستند. در اواخر قرن سیزدهم میلادی، اسقف پاریس "اتین تامپیه"، رسماً دویست و نوزده آموزه از آموزه های ابن

رشدی ها را محکوم کرد. در پاره ای از این آموزه ها اظهار شده بود که در جهان حکمتی غیر از آنچه متعلق به فیلسوفان است وجود ندارد.

در دوره رنسانس، اختلاف نظر درباره اعتبار عقل گسترده ترشد و بدین جا منتهی شد که شکاکیت فراگیری، به ویژه در حوزه آموزه های مسیحیت، تحقق یافت. این شکاکیت آموزه ها و دستاوردهای عصر روشنگری را به چالش فرا خواند.

در قرن هجدهم میلادی، کانت در واکنش به جریان شکاکیت به نقد عقل پرداخت و در پایان به انسداد یا بن بست معرفتی رسید و اعتبار عقل را در گزاره های فلسفی و کلامی مورد تردید قرار داد و میان پدیده و پدیدار تمایز نهاد و بدین نتیجه رسید که نمی توان پدیده یا شی فی نفسه را شناخت. آنچه از واقعیت ها می شناسیم در مرحله حساسیت و فاهمه با داده های حسی ترکیب می گردد و در نتیجه، ما نمودها را می شناسیم نه بوده ها را؛ پدیدارها را می شناسیم نه پدیده ها را. بدین ترتیب وی نیز در گرداب نسبیت گرایی معرفتی فرو غلتید. او تنها اعتبار عقل عملی را پذیرفت و حتی قایل شد که می توان از راه عقل عملی به اثبات گزاره "خدا هست" پرداخت و خود استدلال هایی در این باره ارائه کرد.

دیدگاه های کانت تاثیر بسیاری بر فلسفه های مغرب زمین به ویژه فلسفه های اروپایی گذاشت و بسیاری از مکتب های فکری از عصر وی تا کنون، تحت تاثیر آموزه های کانتی، به منصف ظهور رسیدند.